

علل افول علمی تمدن اسلامی^۱ حبیب‌اله سعیدی‌نیا^۲

چکیده

تمدن اسلامی پس از شکل‌گیری و پشت سر گذاشتن چند قرن درخشش در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، علمی و فرهنگی، از قرون میانه به بعد با موانع و مشکلاتی روبرو گردید که موجب شد تا با وجود دارا بودن دستاوردهای گرانمایه و پرورش اندیشمندان فراوان دچار افت و افول گردد و نتواند متناسب با مقتضیات زمان، زمینه‌های لازم را برای توسعه‌ی همه‌جانبه جامعه اسلامی فراهم سازد. درباره‌ی افول تمدن اسلامی، دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده است. هر یک از نویسندگان، با نگاه خاصی به بررسی پدیده‌ی افول تمدن اسلامی پرداخته‌اند و علل و عوامل مختلفی را در این افول دخیل دانسته‌اند؛ ولی در میان تحلیل‌های صورت گرفته، کمتر به علل افول علمی تمدن اسلامی پرداخته شده است. این پژوهش بر آن است تا ضمن بررسی و تحلیل علل علمی افول تمدن اسلامی، راهکارهای لازم برای احیای تمدن اسلامی را نیز ارائه نماید. نگارنده بر این باور است که مسائل علمی، نقش عمده‌ای هم در اعتلا و درخشش تمدن اسلامی و هم در افول این تمدن بزرگ داشته است و یکی از مهم‌ترین راه‌های احیای تمدن اسلامی را نیز رفع این موانع و حرکت در جهت توسعه علمی می‌داند.

کلیدواژه‌ها

تمدن اسلامی، توسعه‌ی علمی، احیا علمی، باززایی علمی، نظام تاریخی.

۱. تاریخ دریافت: ۸۷/۵/۲۲ تاریخ پذیرش: ۸۹/۱/۱۷

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه خلیج فارس، h_saeedinia@yahoo.com

تمدن اسلامی یکی از عظیم‌ترین و تأثیرگذارترین تمدنهای جهانی است که با پیدایش و پرورش، افق جدیدی در عرصه‌های مختلف به روی همه اقوام و ملل گشوده شد و با تکیه بر فرهنگ ترکیبی و تکمیلی که داشت از تمام دستاوردهای علمی و ارزشمند سایر تمدن‌ها بهره گرفت و سپس خدمات ارزنده‌ای به ویژه در عرصه‌ی علوم متعارف و مبتنی بر اصول و مبانی شریعت اسلام به تمدن‌های موجود بشری ارائه کرد؛ زیرا تمدن اسلام که در گستره‌ی وسیع جغرافیایی خود با اقوام و زبان‌های گوناگون روبه‌رو شد و به دلیل داشتن ماهیت تلفیقی و ترکیبی و نیز قدرت بالای اقتباس، توانست میان مبانی فکری خود با اندیشه‌ی سایر اقوام، ارتباط برقرار کند که این نشانی از قدرت و توانایی این تمدن است. این ارتباط، سبب ایجاد یک تحول عمیق و پویای فکری در نظام جهانی گردید و با بازتاب‌های علمی و فرهنگی گسترده و متنوعی همراه بود. این تمدن با بهره‌گیری از مفاهیمی همچون علم‌گرایی، عقل‌مداری، عدالت‌گستری، پیوستگی و ظرافت که از مشخصه‌های برجسته‌ی تمدن اسلامی محسوب می‌شود موفق شد تا ضمن توجه به میراث ادعایی گذشته، به حال و آینده نیز بیندیشد و از طرفی با توجه به این‌که مقوله‌ی تمدن به طور کلی از مفاهیم فرهنگ و نظام تاریخی وسیع‌تر است، تمدن اسلام را می‌توان پیوندگاه میان جهان‌بینی و نظام تاریخی اقوام و ملل گوناگون دانست. به سخن دیگر منظور ما از تمدن اسلامی در این نوشتار، فرهنگی است که فراتر از خاستگاه خود (مدینه النبیه) گسترش مکانی و زمانی یافته و اجتماعات متعدد را در بر گرفته است؛ از حیات اجتماعی تأثیر پذیرفته و بر حیات اجتماعی آن‌ها تأثیر گذارده است (رجب‌زاده، ۱۳۷۶، ص ۵۲)، دارای خصیصه‌ی جهان-وطنی است و همه‌ی ملت‌ها در ترکیب و ایجاد آن سهم وافر دارند.

مطلب دیگری که باید در حوزه‌ی تمدن اسلامی مورد توجه قرار گیرد این است که این حوزه به مراتب محدودتر از حوزه‌ی دین اسلام است؛ چرا که حوزه‌ی تمدن اسلامی شامل مناطق و اقوامی می‌شود که با جهان‌بینی و نظام تاریخی اسلام و نیز از ابزار و امکانات اسلامی برای گذران امور زندگانی بهره می‌گیرند؛ بنابراین حوزه‌ی دین اسلام هم مقدس‌تر و هم بسیار وسیع‌تر از حوزه‌ی تمدن اسلامی است.



این تحقیق بر آن است تا علل و عوامل علمی عقب ماندگی در حوزه‌ی تمدن اسلامی را مورد بررسی قرار دهد برای پرداختن به این مهم، ابتدا به طور مختصر دیدگاه‌های مختلف را در مورد افول تمدن به طور عام و آنگاه عوامل افول تمدن اسلامی به طور خاص بیان کند؛ سپس علل افول علمی تمدن اسلامی را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد و در پایان، به اختصار راهکارهای لازم برای رفع موانع علمی و نیز عوامل توسعه‌ی علمی را ارائه می‌کند.

موضوع تحقیق حاضر، بررسی نقش علل و عوامل افول علمی تمدن اسلامی از سده‌های میانه تا کنون است. در این پژوهش، هدف اساسی، تبیین این مسأله است که چه علل و عوامل علمی در افول تمدن اسلامی از سده‌های میانه تاکنون نقش داشته است و این که چرا تمدن اسلامی جایگاه رفیع علمی و اهمیت جهانی خود را در این دوران تاریخی از دست داده است؟ بدین منظور در این تحقیق سعی خواهد شد تا با استفاده از داده‌ها، منابع و اطلاعات معتبر، چگونگی افول تمدن اسلامی و نقشی که علل و عوامل علمی داخلی و خارجی در این عقب ماندگی ایفا کرده‌اند، مورد بررسی قرار گیرد.

علل افول تمدن‌ها

یکی از خصوصیات تمدن‌ها این است که بعد از طی دورانی، دچار ضعف و افول می‌گردند. بنابراین هیچ تمدنی جاودانه نیست؛ زیرا تمدن‌ها پیوسته دستخوش دگرگونی‌اند؛ ولی برخی تمدن‌ها به دلیل ورزیدگی، انعطاف‌پذیری و قابلیت سازگاری‌شان، نسبت به سایر تمدن‌ها حیات طولانی‌تری یافته‌اند؛ در این میان اگر چه تمدن اسلامی دوران طولانی پر فراز و نشیبی را طی کرده است و افول آن به ویژه در عرصه‌ی علمی از قرن ششم هجری به بعد واقعیتی انکارناپذیر است، اما هیچ گاه به طور کامل منحل نشده است. پایداری و سرسختی بر ماندگاری مظاهر تمدن اسلامی با توجه به دارا بودن اصول و مبانی قوی علمی، نشانگر ذات زنده‌ی این تمدن تا کنون بوده است. ظهور علما و اندیشمندان در حوزه‌های مختلف علمی در دوره‌ی معاصر گواه گویا و زنده‌ای در این زمینه است.

متفکران گوناگونی در مورد پدیده‌ی افول تمدن به طور کلی و از جمله تمدن اسلام در دوران مختلف تاریخی به اظهار نظر پرداخته‌اند. افرادی همچون ابن خلدون (۷۸۵-۷۱۱ ق/ ۱۴۰۶-۱۳۳۲ م)، فلاویو بیوندو (۱۳۸۸-۱۴۶۳ م)، ماکیاولی (۱۴۶۹-۱۵۲۷ م)، ویکو (۱۶۶۸-۱۷۴۴ م) و نیز در دوران معاصر نظریه پردازانی همچون اشپنگلر، کوویگلی^۱، توین بی، برادل و ساموئل هانتینگتون از جمله کسانی بوده‌اند که در این زمینه اظهار نظر کرده‌اند؛ اما با وجود این، باز یک نظریه‌ی عمومی، جامع و منسجم راجع به پدیده‌ی افول وجود ندارد؛ ولی با توجه به رهیافت‌های این متفکران نسبت به مسأله‌ی افول، سه رویکرد متفاوت را می‌توان تشخیص داد:

۱: زیستی - چرخه‌ای

۲: ترکیبی

۳: ساختاری

بر اساس رویکرد زیستی - چرخه‌ای، تمدن‌ها با زندگی زیستی انسان‌ها شباهت دارند: تولد، جوانی، بزرگسالی، پیری و سرانجام مرگ. این رویکرد تقریباً در قالب همان دیدگاه کوویگلی جای می‌گیرد که هفت مرحله را برای تمدن‌ها در نظر می‌گیرد:

۱: آمیزش ۲: بارداری ۳: بالندگی ۴: کشاکش ۵: امپراطوری جهانی ۶: انحطاط ۷: هجوم (مظفری، بی‌تا: ۵۲).

بر اساس دیدگاه زیستی - چرخه‌ای، نوسازی تمدن با آهنگ طبیعی تکامل زیستی ناهم‌ساز است؛ یعنی همین که تمدنی از مجرای دوران طلایی و انحطاط گذر کرده باشد، فرومردنش گریزناپذیر است. از جمله افراد دیگری که از نظریه پردازان این دیدگاه محسوب می‌شود توین بی را می‌توان نام برد (همان).

رویکرد ترکیبی معتقد است که جنگهای خارجی، عامل اساسی انحطاط تمدن‌هاست، در حالی که ساخت‌گرایان عامل اساسی افول تمدن را عناصری می‌دانند که به ساخت (کالبد و روح) تمدن مربوط می‌شوند؛ عناصری هم‌چون اقتصاد، بحران‌های داخلی و

۱. Quigley.

خستگی، اختلال اجتماعی و دگرگونی‌های مهم در عرصه‌های بازرگانی، زیرساخت و ارتباطات و دگرگونی‌های ساختاری تلقی می‌شوند.

اغلب نظریه‌پردازان معاصر، عوامل ترکیبی را در پدیده‌ی افول مؤثر می‌دانند؛ افرادی نظیر هانتینگتون خطر اساسی انهدام تمدن غرب در دهه‌های اخیر را در چند فرهنگی و چند قومیتی فزاینده و نیز از ناحیه‌ی قدرت‌های خارجی می‌بینند (همان).

بدین ترتیب اگرچه نظریه‌پردازان در مورد علل افول تمدن، دیدگاه‌های متفاوتی ارائه نموده‌اند، با وجود این، همه‌ی آن‌ها اصل پدیده‌ی افول را به عنوان حالتی منفی پذیرفته‌اند. پدیده‌ای که می‌تواند بر ساخت تمدن آسیب قابل توجهی را وارد سازد و زمینه‌ساز انهدام آن گردد. بنابراین افول تمدن به دور از علت‌های آن می‌تواند گسست میان جهان‌بینی و نظام تاریخی تعریف شود.

علل افول تمدن اسلامی

تمدن اسلامی نیز مانند سایر تمدن‌ها مراحل مختلفی را طی کرده و از دوره‌ی میانه به بعد با پدیده‌ی افول روبه‌رو شده است؛ اما این که چرا و چگونه این تمدن که سده‌های پیاپی در اوج اعتلا و درخشش قرار داشته، امروزه نسبت به گذشته پرافتخار خود در وضعیت نامناسبی قرار دارد، سؤالی است که باید با تأمل بیشتری مورد بررسی قرار گیرد یا به تعبیر استاد مطهری باید مشخص شود که چگونه شد مسلمانان پس از آن همه پیشروی و ترقی در علوم و معارف و صنایع به قهقرا برگشتند؟ و مسؤول این انحطاط و سیر قهقرایی چیست و کیست؟

برخی نظریه‌پردازان هم‌چون زرین‌کوب عامل افول تمدن اسلامی را فقدان وحدت و انسجام جامعه‌ی اسلامی و بروز تعصبات قومی و محلی دانسته‌اند، زرین‌کوب معتقد است که این امر موجب رکود و سستی روح تسامح و وحدت موجود بر جامعه می‌شود. وی بر این باور است که از دوره بنی‌امیه با برتری قائل شدن عرب نسبت به غیر عرب (موالی) به مرور زمان زمینه‌های انحطاط تمدن اسلامی فراهم گردید (زرین‌کوب، ۱۳۶۹، صص ۱۵، ۲۲-۲۳).

دیدگاه دیگری که در این زمینه وجود دارد این است که گسترش فساد، تجمل پرستی و راحت‌طلبی - که تقریباً از همان آغاز حکومت بنی‌امیه در شام آغاز گردید و توسط بنی‌عباس ادامه یافت - موجب از بین رفتن بسیاری از درآمدها و ثروت‌های

دولت اسلامی، افزایش نارضایتی عمومی و سرانجام افول تمدن اسلامی شد (ابن خلدون، ۱۳۳۱، ص ۷۴؛ قربانی، ۱۳۷۲، صص ۳۸۹-۳۸۲).

عده ای نیز هجوم خارجی همانند جنگ‌های صلیبی و حمله‌ی مغول را عامل اصلی افول تمدن اسلامی می‌دانند (ایولاکوست، ۱۳۶۳، ص ۱۴۳).

عامل دیگری که در عقب‌ماندگی تمدن اسلامی مورد توجه قرار گرفته، انزوایی است. بدین معنی که تمدن اسلامی در پی وقوع جنگ‌های صلیبی و قطع ارتباط با خارج به انزوا کشیده شد و در پی این انزوا، خلاقیت در تمدن اسلامی از بین رفت و با تمایلات تجزیه‌طلبانه و تعصب‌گرایانه روبرو گردید (زرین کوب، ۱۳۶۹، ص ۳۰).

عده‌ای دیگر از نویسندگان متأخر، مجموع عوامل داخلی هم‌چون استبداد، دنیاگرایی، تحجر، دور شدن از اسلام راستین، فرقه‌گرایی، تغییر اندیشه‌ی سیاسی و عوامل خارجی همانند جنگ‌های صلیبی، حمله‌ی مغول و استعمار غرب را علل عمده‌ی افول تمدن اسلامی می‌دانند (ولایتی، ۱۳۸۳، صص ۱۵۶-۱۳۷ و ۲۱۴-۱۹۱؛ کاشفی، ۱۳۸۴، صص ۲۱۶-۲۰۵).

در تقسیم‌بندی دیگری، نظریه‌ها درباره‌ی علل افول تمدن اسلامی به طور کلی به سه دسته تقسیم شده است: دسته‌ی اول غرب را عامل اساسی عقب‌ماندگی تمدن اسلامی معرفی کرده است؛ دسته‌ی دوم خود مسلمانان را عامل اصلی افول قلمداد نموده است و دسته‌ی سوم تهاجمات خارجی هم‌چون جنگ‌های صلیبی و حمله‌ی مغول‌ها را عامل اصلی افول تمدن اسلامی شناخته است (فلاطوری، بی‌تا، ص ۵۰).

برخی دیگر از نویسندگان که در مورد تمدن اسلامی نظریه‌پردازی کرده‌اند، عوامل زیر را از عوامل اصلی افول تمدن اسلامی قلمداد نموده‌اند:

الف) عوامل اقتصادی و انحراف از مسیر واقعی اسلام که شامل عوامل اعتقادی فردی و جمعی می‌شود.

ب) عوامل سیاسی که در قالب عوامل سیاسی داخلی و خارجی مطرح شده است.
ج) عوامل اجتماعی که مسائلی هم‌چون رواج روحیه‌ی بی‌توجهی به پیشرفت علم و دانش را شامل می‌شود (قربانی، ۱۳۷۲، صص ۳۵۸-۳۴۰؛ موثقی، ۱۳۷۳، صص ۵۴-۵۱).

نظریه‌ی دیگری که در این زمینه وجود دارد نظریه ترکیبی ارگانیسمی - سیستمی (کهولت تمدنی) است. بر مبنای این نظریه، هر تمدنی بعد از پیدایش، شروع به رشد می‌کند. اگر این تمدن به صورت یک سیستم بسته درآید، راکد می‌شود و سپس رو به زوال و انحطاط می‌گذارد. طرفداران این عقیده، با نگاه جبرگرایانه به روند تاریخی تمدن‌ها و ملت‌ها می‌نگرند و مدعی هستند که منابع پیشروی تمدن‌ها به تدریج پایان می‌یابد و چون منابع جدیدی به وجود نمی‌آید، منابع کهن هم در برابر مشکلات و بحران‌ها تاب نمی‌آورند. این سیستم بسته پس از آن‌که قوایش به پایان می‌رسد و قدرت ادامه‌ی حیات و مقابله با عوامل مخالف را از دست می‌دهد، همانند بسیاری از سیستم‌های دیگر رو به پیری می‌رود و حرکت آن به سکون و رکود مبدل می‌گردد. چنان‌که علم و حکمت از سده‌ی ششم هجری / دوازدهم میلادی به بعد به یک سیستم بسته تبدیل شد؛ حکمت طبیعی از جامعه‌ی شرقی آن زمان رخت بر بست و از میان رفت و تنها ساقه‌هایی از آن به صورت متفکرانی چون طوسی، سهروردی و ملاصدرا به جای ماندند. طرفداران این نظریه معتقدند که رونق علمی که در قرون اولیه‌ی حکومت عباسی به وجود آمد یک جریان طبیعی و خودجوش نبود؛ بلکه پدیده‌ای بود که از بیرون وارد مرکز امپراطوری اسلام در بغداد شده بود. آن‌چه علوم اسلامی را تشکیل می‌داد، برگرفته از تمدن‌های دیگر بود. هم‌چنین نهضت علمی در زمان مأمون و دیگر خلفای عباسی، در حقیقت یک نهضت طبیعی خودجوش نبود؛ بلکه یک نهضت ترجمه بود. دارالترجمه نیز یک دانشگاه نبود، بلکه بیشتر یک دارالترجمه‌ی بزرگ بود. علاوه بر آن، آن‌چه به نام عصر طلایی اسلامی در زمان بنی عباس درخشید، پدیده‌ای نبود که به تدریج و مرحله به مرحله و در طی چندین قرن افت و خیز در بغداد شکل گرفته بوده باشد؛ بلکه وصله‌ای بود که هم‌زمان با پیشرفت فتوحات مسلمین در سرزمین‌هایی که علوم در آن‌ها وجود داشت، یک مرتبه وارد مرکز امپراتوری بنی‌عباس در بغداد شده بود؛ به بیان دیگر، درختی نبود که به صورت نهایی کاشته شده و به تدریج ریشه دوانیده و رشد کرده باشد بلکه درختی بود که با ریشه از جای دیگر کنده شده و به بغداد آورده شده و در

انجا کاشته شده بود. حال این درخت، ممکن بود در شرایط مناسبی قرار بگیرد که در عمل هم در مقطعی این گونه شد و ریشه گرفت و میوه زیادی هم به بار آورد. اما این احتمال هم وجود داشت که شرایط جدید چندان مناسب برای رشد نباشد و نهایتاً از میان برود. امری که پس از گذشتن عصر طلایی پیش آمد (زیبا کلام، ۱۳۷۶، صص ۲۲۵-۲۲۳).

در نگاهی جامع‌تر، عوامل افول تمدن اسلامی به چهار دسته به قرار ذیل تقسیم شده است:

الف) فلسفی - فکری

ب) جغرافیایی - سوق الجیشی

پ) فن آورانه - علمی

ت) نظریه همگرایی جهانی.

الف) عوامل فلسفی - فکری

طرفداران این نظریه دو برهان عمده ارائه داده‌اند: نخست مسأله‌ی خصوصیت و آرمان فکری فلسفه‌ی اسلامی؛ بدین معنی که بر اساس باور کرم‌ر^۱، مسلمانان در آرای افلاطون و ارسطو کاملاً خبره بودند؛ بنابراین به‌رغم این که اندیشه‌ی ارسطویی بر کاوش‌های منطقی و اندیشه‌های اخلاقی‌شان حاکم بود، اندیشه سیاسی‌شان اساساً افلاطونی بود (مظفری، بی‌تا، ص ۵۹). علاوه بر این، رویکردشان به فلسفه به جای سنجش‌گری، بیشتر لفظی و متن بنیاد بود و معرفت به جای پای‌بندی به نظام فلسفی معین، بیشتر در جهت آداب و آداب‌دانی به کار می‌رفت. برادل این رخداد را به اعمال فشار دین بر فیلسوفان نسبت می‌دهد و می‌گوید: "فیلسوفان اسلامی به عنوان دوستداران ارسطو، به بحث بی‌پایان میان وحی و نبوت، قرآن و توضیح فلسفی انسانی مجبور می‌شدند" (همان، ص ۶۰).

برهان دوم رکود عمومی تمدن اسلامی را ناشی از ظهور تعصب شدید در قرن پنجم هجری/ دوازدهم میلادی می‌دانستند که نابودی فلسفه را به عنوان مبحثی ناسازگار با

۱. Kramer.

دین اسلام هدف گرفته بود. این جنبش را متکلمانی چون غزالی (۴۹۰-۴۳۷ق/ ۱۱۱۱-۱۰۰۸م) و ابن تیمیه (۶۴۲-۷۰۷ق/ ۱۳۲۸-۱۲۶۳م) هدایت می‌کردند. ظهور این جزم‌اندیشی باعث از بین رفتن سرشت پویا، جهان‌بین، یکپارچه‌گر و روادار تمدن اسلامی شد که در دوران اوجش مسلط بودند (همان).

ب) عوامل جغرافیایی - سوق الجیشی

بر اساس این دیدگاه، افول تمدن اسلامی از زمانی آغاز شد که سرباز- غلامان بربر در دوره‌ی سلجوقی، تقریباً در تمام سرزمین‌های اسلامی قدرت را به چنگ آوردند. به موازات این قدرت‌گیری نیروهای ترک، رویداد بزرگی به وقوع پیوست که به نتایجی بنیادی و درازمدت انجامید، بدین شکل که بعد از قرن پنجم هجری/ دوازدهم میلادی، تمدن اسلامی سلطه‌اش را بر دریا از دست داد، چرا که وقتی اسلام دریای مدیترانه را در حدود قرن اول هجری/ هفتم میلادی، فتح کرد ضربه‌ی شکننده‌ای بر امپراتوری بیزانس وارد ساخت و به تعبیر هنری پیرن، در آن زمان با ایجاد سدی از آب، یکپارچگی اروپایی را با دریایی بسته تجزیه کرد. تمدن اسلامی هنگامی که سلطه‌اش را بر مدیترانه از دست داد، خیلی زود خود را برای همیشه از کارافتاده، ناتوان در توسعه و فاقد تجهیزات لازم برای زندگی معمول و روزانه دید. علاوه بر آن سفرهای اکتشافی دریایی دریانوردان اروپای غربی گسترش یافت و از آن زمان به بعد تمدن اسلامی صرفاً به محلی محدود تبدیل شد و از وسایل جدید ارتباطی که ورای قدرت فرهنگی، اقتصادی و سیاسی از ابزارهای ضروری و کارآمد به شمار می‌رفتند، محروم شدند (همان).

پ) عوامل فن‌آورانه - علمی

در اروپا از اواخر قرون وسطی، کم‌کم حرکت‌های علمی شروع شد. انقلاب گالیله‌ای و در پی آن انقلاب کپرنیکی، نگاه انسان را به طور بنیادی نسبت به جهان و نسبت به خود دگرگون ساخت و این تغییرات سرانجام منجر به وقوع رنسانس و تحول تمدن اروپایی شد؛ ولی تمدن اسلامی به روش سنتی خود ادامه داد و از تحولات جهانی عقب ماند. این امر موجب رکود بیشتر تمدن اسلامی شد؛ چون که نتوانست متناسب با امکانات و ابزار ناشی از ظهور عقلانیت جدید در جامعه‌ی جهانی متحول

شود. ظهور عقلانیت ابزاری به سه عامل مربوط بود: ۱: فتح تدریجی تمام عرصه های معرفت با کمک ریاضیات، ۲: کاربست معرفت علمی از طریق فن شناسی مربوطه و ۳: پیدایش یک دستگاه اداری غیر شخصی که هیچ یک از این عناصر در دنیای اسلام وجود نداشت. علاوه بر این، انقلاب فن آورانه، به عقل باوری و نگاه این جهانی نیاز دارد. تمدن اسلامی پس از قرن سیزده میلادی به بعد، از فرهنگ جهان وطنی، مدنیت و عقلانیت به جزم اندیشی و احیای علوم دینی (فقه و کلام) بازگشت و بدین ترتیب واپس ماندگی فن آورانه ی تمدن اسلامی در آن دوره با واپس ماندگی تدریجی فکری و عقلانی تشدید شد و این علت اساسی افول تمدن اسلامی بود. (همان، ص ۶۱)

ت) همگرایی جهانی

بر اساس این دیدگاه، مجموعه ای از عوامل مختلف باعث افول تمدن اسلامی شده است؛ به سخن دیگر مسائلی هم چون از دست دادن قدرت دریایی، بازگشت به جزم اندیشی و واپس ماندگی فن آورانه موجب شد تا تمدن اسلامی نقاط قوت خود را مانند قدرت پوینده یکپارچه نگری از دست دهد. بر این مطلب می توان تغییرات جهت گیری ناشی از این برخوردها را نیز افزود. نوآوری انقلابی غربی، اقیانوس ها را به عنوان وسیله اصلی ارتباط جهانی به جای خشکی ها نشانده. جهان به طور هم زمان به واسطه ی شبکه ی ارتباط نوین جهانی یکپارچه و به واسطه ی پایان تماس میان تمدن های غیر غربی تقسیم شد. علاوه بر ظهور وسایل حمل و نقل و ارتباط جدید، در عرصه ی اقتصاد نیز تغییر اساسی رخ داد و آن تثبیت نظام سرمایه داری بود. این امر بر تمام تمدن ها از جمله تمدن اسلامی تأثیر شگرفی داشت. ولی تمدن اسلامی اراده و اندیشه ی ترقی و پیشرفت خود را از دوره ی میانه به بعد از دست داد (همان، صص ۶۱-۶۲).

بدین ترتیب چنین استنباط می شود که در افول تمدن اسلامی مجموع عوامل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و علمی داخلی و جهانی دخیل بوده است که یکی از مهم ترین آنها علل علمی بوده است که موضوع مورد بررسی در این مقاله است.

علل افول علمی تمدن اسلام

یکی از مباحثی که در دین اسلام مورد توجه قرار گرفته و از نخستین مبانی ساختاری شکل‌گیری تمدن اسلامی محسوب می‌شود توجه به علم و اهمیت و منزلتی است که برای علما و دانشمندان قائل شده است. چنان‌که به تعبیر شهید ثانی، خداوند متعال علم و دانش را علت کلی و اساسی آفرینش همه‌ی پدیده‌های هستی، اعم از آسمان و زمین معرفی کرده است. همین نکته بهترین دلیل و قاطع‌ترین گواه برای نشان دادن ارزش و جایگاه علم در حوزه‌ی تمدن اسلامی است (حجتی، ۱۳۵۹، ص ۳۲). آیات و احادیث گوناگون موجود درباره‌ی علم و اهمیت عالم در دین اسلام، از روح علمی حکایت دارد که بر دین اسلام و تمدن اسلامی حاکم است. چنان‌که در هفتصد و پنجاه آیه از آیات شریفه‌ی قرآن کریم، خداوند مؤمنان را تشویق به علم‌آموزی و کسب دانش می‌کند. این در حالی است که آیات احکام در قرآن چهارصد آیه بیشتر نیست. نخستین پیام اسلام دعوت به فراگیری دانش است^۱: «آیا آنان که می‌دانند با آنان که نمی‌دانند برابرنند؟ هر آینه خردمندان متذکر این مطلبند»^۲. همچنین در آیه‌ی دیگر آمده: «خداوند به آنان که از علم و دانش بهره‌مند هستند نعمت مقام اعطا می‌کند تا در ظل چنین مقام رفیعی از سایر مردم ممتاز باشند»^۳ و پیامبر اکرم (ص) به کرات بر جایگاه علم و مقام رفیع دانش و منزلت عالم تأکید کرده‌اند. از جمله از سخنان آن حضرت است که می‌فرماید: «از من نیست جز کسی که دانشمند یا دانش‌پژوه باشد»^۴ یا «یا عالم باش یا دانش آموز و جز این نباش که به هلاکت خواهی افتاد»^۵. هم‌چنین در حدیثی دیگر، پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «علما وارث پیامبرانند» (کلینی، ۱۳۸۸، ص ۱).

با استناد به این آیات و روایات و احادیث، پیداست که پیشرفت علوم مختلف در حوزه‌ی تمدن اسلامی نتیجه‌ی اهمیتی است که قرآن کریم و پیامبر اکرم (ص)

۱. سوره علق، آیه ۱

۲. قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوالالباب.

۳. سوره مجادله، آیه ۱۱.

۴. لیس منی الا عالم او متعلم

۵. کن عالماً او متعلماً ولا تکن الثالثة فتهلك.

به عنوان هدایت‌کننده‌ی مسلمانان به علم و دانش می‌دادند و تا قرن پنجم و ششم نیز تمدن اسلامی در عرصه‌های مختلف علمی، پیشرو تمامی اقوام و تمدن‌های بشری بوده است. حال پرسش اساسی این است که با این همه تأکیدی که در دین اسلام جهت توجه به علم و گسترش و پیشرفت علوم وجود دارد، چه عواملی سبب افول علمی در حوزه‌ی تمدن اسلامی شده است. در تحقیق حاضر، عوامل مؤثر در افول علمی تمدن اسلامی در دو دسته‌ی داخلی و خارجی مورد بررسی قرار گرفته است.

الف) عوامل داخلی

۱: عدم جریانی شدن علم در جامعه (عدم پذیرش علم به عنوان یک نیاز اجتماعی)

تمدن اسلامی در قرون اولیه‌ی هجری با تکیه بر خردورزی و گسترش روح تساهل و تسامح، سبب تشویق مسلمین به آموختن علم و تبدیل تعصبات قومی به همبستگی و غیرت و گسترش روح هم‌زیستی مسالمت‌آمیز شد؛ چنان‌که به تعبیر کنت گوینو «هیچ دیانتی تسامح‌جوی‌تر و شاید بی‌تعصب‌تر از اسلام وجود ندارد» (زرین‌کوب، ۱۳۶۹، ص ۲۵)؛ زیرا در تفکر اسلامی در قرون اولیه، محدودیت ارضی و قومی مبنا نبود و قلمرو اسلام به عنوان یک دیار برای همگان مد نظر بود. این تفکر نو موجب همگانی شدن دانش در حوزه‌ی تمدن اسلامی شد که از آن تحت عنوان معجزه‌ی فرهنگ اسلامی یاد شده است (همان، ص ۳۵).

راز توفیق این همگانی شدن علم و دانش در حوزه‌ی تمدن اسلامی در قرون نخستین، در مردمی بودن آن و منحصر و محدود نشدن علم به عده‌ای خاص بود؛ اما این فرهنگ ادامه نیافت و کم‌کم علم منحصر به عده‌ای خاص شد. نتیجه‌ی منفی این رویکرد، انحصاری شدن علم و اندیشه و به تبع آن، افول روحیه‌ی علمی در میان مردم بود. از آن جا که علم در دست عده معدودی بود، وقتی آن علما بدرود حیات گفتند چون نتوانسته بودند از طریق تربیت شاگردانی عالم و دارای اندیشه‌های نوین، علم خود را به جامعه انتقال دهند یک گسست علمی به وجود آمد؛ در گذر زمان تأثیرات منفی آن بیشتر شد و به یک فرایند منفی در حوزه‌ی تمدن اسلامی تبدیل گردید. بنابراین وقتی علم و دانش حامیان قدرتمند خود را از دست داد، بازار آن بی‌رونق شد و

قدرت‌مداران بعدی که مخالف علم بودند دریافتند که فقط از راه توسل به مذهب است که می‌توانند حکومت کنند و بدین شکل، اسلام ابزار دست حکومت‌مداران گشت (فلاطوری، بی‌تا، ص ۵۰).

در دهه‌های اخیر اگرچه تلاش‌هایی در جهت توجه به علم از سوی آحاد مردم شده است ولی تا رسیدن به آرمان مطلوب اندیشه‌ی اسلامی، فاصله‌ی زیادی در پیش است. شاید تنها راه حل درمان این نقیصه همان جهاد علمی باشد که بتواند به صورت فراگیر، اندیشه علمی را در حوزه تمدن اسلامی تسری داده و یک انقلاب تکاملی در حوزه‌ی علم به وجود آورد تا از قبل آن اندیشه ساختن زندگی در فرهنگ مسلمانان جا باز کند و تک تک افراد جامعه به عنوان عامل انسانی، بستر ساز توسعه علمی جامعه گردند و با توسعه علمی زمینه گسترش آزادی به معنای واقعی کلمه و گسترش عدالت آن‌طور که دین مقدس اسلام بیان نموده، فراهم شود؛ زیرا به تعبیر حضرت علی (ع) جامعه اگر می‌خواهد آزاد شود باید قبول عدل را بر خود بپذیرد (رضی، ۱۳۷۸، ص ۶۱) و جامعه‌ای می‌تواند پذیرای عدالت شود که به آگاهی و بیداری رسیده باشد.

۲: از بین رفتن آزادی فکری و تعقل‌گرایی و گسترش تقلید کورکورانه

آزاداندیشی و خردورزی از عوامل اساسی توسعه‌ی علمی مسلمانان در قرون اولیه‌ی هجری بود و در واقع این تفکر، از تمدن اسلامی به سایر تمدن‌ها انتقال یافت؛ چنان‌که به تعبیر گوستاولوبون «باید اعتراف کنیم که آنچه ما امروزه نام آن را آزادی فکری می‌گذاریم ریشه‌اش از مسلمانان گرفته شده است و آن‌ها بودند که دست به این کار زدند.» (گوستاولوبون، ۱۳۵۸، ص ۵۵۱).

دین مقدس اسلام زمینه‌ی نوینی از تفکر را برای جهانیان به ارمغان آورد که در بردارنده آزاداندیشی بود و در چهارچوب این آزاد اندیشی بود که مذاهب مختلف به وجود آمد و بعدها بستر مناسبی برای ظهور فرقه‌ی معتزله شد. در پرتو همین تفکر و با تأسی از قرآن بود که علمای قرون اولیه‌ی اسلامی ظرافت فکری قابل تحسینی از خود نشان دادند. این توجه مسلمانان به عقل و خردورزی باعث شد تا در برخورد با سایر فرهنگ‌ها از تجارب و دستاوردهای علمی آن‌ها بهره بگیرند. حتی این روح علمی

موجب شد مسلمانان، مرکز قدرت یعنی دستگاه خلافت را نیز تحت سیطره‌ی علمی و فرهنگی خویش قرار دهند. مرکز قدرت هم تناقضات موجود میان دین و علم را به وسیله‌ی بحث و گفتگو حل و فصل می‌کرد و به برگزاری جلسات علمی بین فقها و فلاسفه اعتقاد داشت که این بهترین راه برای به وجود آوردن یک جو آزاد علمی و فکری بود. هم‌چنین قابل ذکر است که عاملان قدرت نیز، خود صاحب اندیشه بودند و نه تنها از دانشمندان حمایت مادی به عمل می‌آوردند، بلکه خود شیفته و تشنه‌ی علم و اندیشه بودند و عاشقان علم را پرورش می‌دادند. بدین ترتیب پیوندی خجسته میان عاشق علم و صاحب علم به وجود آمده بود که در دنیای آزاد آن روز موجب ظهور و بروز دانشمندان زیادی شد که جزو مفاخر ملی و مذهبی تمدن اسلامی محسوب می‌شوند. هم‌چنین تمام متفکران با تلاش فراوان به تمامی علوم، رنگ و وجهه‌ی اسلامی دادند و بدین‌وسیله توانستند برای آن علوم جایگاهی کسب کنند. این درست عکس مسیحیت بود؛ زیرا این مسیحیت بود که وارد دنیای اندیشه شد و این مسیحیان بودند که سعی کردند از این دین نوعی مکتب اخلاقی به‌وجود بیاورند و جایگزین فرهنگ غرب کنند؛ اما متفکران مسلمان به علوم، صبغه‌ی اسلامی زدند. به ویژه فارابی که با ادراک والای خویش برای رفع و حل تناقضات، مهم‌ترین و ارزنده‌ترین خدمت را به عالم اندیشه ارزانی داشت (فلاطوری، بی‌تا، ص ۴۹).

این روح آزاداندیشی در کنار ثبات سیاسی و توسعه‌ی اقتصادی موجب شد تا مراکز علمی گسترش یابند؛ علوم گوناگون از تمدن‌های مختلف جمع‌آوری شوند و در اختیار دانش دوستان قرار گیرند؛ اما حاکمیت روح اندیشه و تعقل‌گرایی در حوزه‌ی تمدن اسلامی، بعد از دوران میانه ادامه پیدا نکرد و کم‌کم کلیه‌ی افکار و آراء، به صورت تبعیدی درآمد و استقلال فکر و اندیشه را تحت الشعاع قرار داد. کم‌کم ابداع و ابتکار در مؤلفات اسلامی ضعیف گردید و جنبه‌ی تقلید از گذشتگان و جمع و تلفیق نوشته‌های ایشان و شرح و تفسیر یا رد و تأیید عقاید آنها در این مؤلفات قوت گرفت. به تدریج موضوعاتی که مورد توجه اندیشمندان بود محدودتر گردید و سبب ضعف تفکر و تقلید بدون اجتهاد و درآوردن متفکرین در شمار ملحدین و زنادقه گردید؛ بنابراین کم‌کم علم و اندیشه در جهان اسلام دچار رکود و افول گردید و مردم نیز به جای این‌که سعی و همتشان را معطوف به علم‌اندوزی کنند، صرفاً اجر و فضیلت تعلیم

را در احترام به علما و خضوع نسبت به آنان منحصر ساختند (برفی، ۱۳۷۷، ص ۳). هم‌چنین با بسته شدن باب اجتهاد که از قرن هفتم به بعد پیش آمد، رکود و جمود فقه و تفکر اسلامی آغاز شد و تقلید کورکورانه از گذشته در جامعه گسترش یافت. عقل مورد حمله واقع شد و این عقیده به وجود آمد که عقل با حقایق دینی بیگانه است. بدین ترتیب نظام علمی تمدن اسلامی که بر اساس علم و عقل پایه‌گذاری شده بود و معتقد بود که دین اسلام با تکیه و تأکید بر علم و عقل گسترش یافته است و بستر ساز روشنفکری و تنویر افکار مردم شده، با بسته شدن اجتهاد، قابلیت عقلانی خود را از دست داد و بیشتر این مقامات مذهبی بودند که سمت و سوی آن را تعیین می‌کردند. در چنین شرایطی روحیه‌ی ابتکار و نوآوری علمی از بین رفت و تفکر و بحث و مجادله و دستیابی به مسائل و مطالب جدید، جای خود را به حفظ یکسری مطالب گذشته داد که دیگر متناسب با نیاز مردم نبود؛ نظام علمی دیگر نمی‌توانست از ابزار موجود علمی، سود لازم را ببرد؛ بلکه با انتقال این ابزار به حوزه‌ی تمدن غرب، پس از رنسانس، سبب شد تا اروپاییان از آن‌ها بهره بگیرند و بدین ترتیب دنیای نوین علم را بنا نهند (همان).

بسته شدن باب اجتهاد و پیدایش یک نوع فضای منفعلان، زیان‌های زیادی بر اندیشه‌ی مسلمانان که در حال تکوین و ترقی بود وارد آورد و از همه سخت‌تر آن‌که» با ظهور این دسته در میان مسلمین، مخالفت با علم و علما و عناد با تأمل و تدبر در امور علمی و تحقیق در حقایق و انتقاد آرای علمای سلف، آغاز شد؛ زیرا طبیعت محدثین متوجه به وقوف در برابر نصوص و احترام آن‌ها و محدود کردن دایره‌ی عقل و احترام روایت به حد اعلی و منحصر ساختن بحث‌ها در حدود الفاظ است. این امور، سبب عمده‌ی ضعف تفکر و تفضیل نقل و تقلید بدون اجتهاد و تمسک به نصوص بدون تعمق در مقاصد آن و بغض و کراهت نسبت به فلسفه و اجزای آن و درآوردن متفکرین در شمار ملحدین و زنادقه گردید» (صفا، ۱۳۷۴، صص ۱۳۶-۱۳۵). در نتیجه علوم عقلی روز به روز از رونق و رواج افتاد تا جایی که افرادی چون محمد بن زکریای رازی، ابو نصر فارابی، ابوریحان بیرونی و ابو علی سینا، حکم سیمرغ و کیمیا یافتند.

۳: حکومتی شدن علم و بی‌کفایتی امرای مسلمان در آموزش و گسترش علوم و فن‌آوری جدید

تا قرن ششم، حکام و حتی وزرا، خود از عاملان و سپس حامیان علم و از اندیشمندان بودند. ولی به تدریج که علم صاحبان اصلی خود را از دست داد، حکام جانشین آن‌ها شدند؛ حکامی که عالم نبودند ولی لباس علم را بر تن کرده و وانمود می‌کردند که صاحب اندیشه و آرای علمی هستند. بنابراین علم ابزار قدرت حکام شد و این حکومت‌ها نیز اقدام به جمع‌آوری علما و ادبا و اندیشمندان حوزه‌ی حکومتی خود در دربار کردند تا هم دربار دارای پرستیژ علمی، سیاسی و اجتماعی شود و هم دست مردم از اندیشمندان کوتاه گردد. سلطه‌ی حکومت‌ها بر نظام علمی در دهه‌های اخیر، پیامدهای منفی بسیاری برای تمدن اسلامی داشته است که علاوه بر عوام‌گرایی و گسترش فرهنگ حذفی و تأکید بر مسائل سیاسی، کمرنگ شدن وزن تأثیرات علمی در جهان اسلام بوده است. از آن‌جا که حکام با رویکردی علمی با مسائل جهانی روبه‌رو نمی‌شدند، نتوانستند تمدن اسلامی را متناسب با تحولات جدید علمی و حرکت نظام آفرینش به جلو هدایت کنند و زمینه‌های توسعه‌ی علمی تمدن اسلامی را فراهم سازند.

از جمله اقداماتی که باید صورت می‌گرفت اما انجام نشد، این بود که حکومت‌ها که متولی نظام علمی بیشتر کشورهای حوزه‌ی تمدن اسلامی بودند، آموزش را به عنوان فرایندی پیوسته که در طول زندگی انسان‌ها، امکانات یادگیری را در اختیارشان قرار دهد، درنیاوردند؛ چرا که امروزه نقش و کارکردهای آموزشی متناسب با دگرگونی‌های عظیمی که در جامعه بشری اتفاق می‌افتد، باید مورد بازبینی قرار گیرد. امروز در اغلب کشورهای اسلامی، الگوهای رایج آموزشی به خصوص آموزش عالی، بر پذیرش الگوهای کهنه و نامناسبی استوار است که با خواسته‌ها و نیازهای اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی فاصله دارند (مایورد، بی‌تا، ص ۳۸). از این‌رو یکی از مسئولیت‌های فکری بزرگ متصدیان نظام علمی در حوزه‌ی تمدن اسلامی بایستی تعیین راهبردهای جدید برای ارتقای آموزش علمی و پرورش معلمان علوم و نیز تعریف و رواج هنجارهای عالی حرفه‌ای در آموزش علوم برای پژوهش‌های علمی باشد (مایورد، بی‌تا، ص ۳۹).

در همین راستا ضرورت دارد کشورهای اسلامی با استفاده از فن‌آوری‌های جدید اطلاعاتی در آموزش علوم، روزآمد ساختن برنامه‌های دانشگاهی در رشته‌های بنیادی و تخصصی و مدرن‌سازی آزمایشگاه‌ها و نیز گسترش حوزه‌ی مطالعات علوم انسانی و نظریه‌پردازی در این زمینه، موانع علمی موجود بر سر راه خود را مرتفع سازد؛ زیرا هر تمدنی برای در پیش گرفتن راه توسعه‌ی انسانی پایدار، راهی جز بهره‌مندی از میزان گسترده‌ای از منابع انسانی ورزیده در عرصه‌های مختلف علمی، فنی و حرفه‌ای ندارد. پس باید تلاش شود تا در حوزه‌ی درون تمدنی و نیز بین‌المللی میان دولت‌ها، جامعه‌ی علمی و عموم مردم در مورد اهمیت و نقش علوم در توسعه‌ی جوامع و سعادت نوع بشر اتفاق نظری به وجود آید و این بهترین راه ایجاد پایه‌های استوار برای توسعه‌ی انسانی عادلانه و پایدار است.

۴: فقدان روحیه‌ی فرهنگی و مدیریت علمی

در قرون اول هجری با تأکیدی که قرآن کریم و سایر متون دینی در علم‌آموزی داشتند، روحیه‌ی علمی و اخلاق اهل علم در وضعیت مناسبی قرار داشت، اما در گذر زمان، علم‌آموزی و تولید علم به عنوان یک ارزش از کانون توجه کنار رفت؛ بنابراین میزان مطالعه نیز پایین آمد و علم در انحصار گروه اقلیت قرار گرفت. اکثریت از فراگیری علم بی‌بهره ماندند و احساس حقارت و ضعف هم نمی‌کردند؛ زیرا چنان که گفته شد علم به یک نیاز اجتماعی تبدیل نشده بود؛ بنابراین در حوزه‌ی تمدن اسلامی برای تثبیت فرهنگ علمی و نهادینه شدن علم، باید تولید نظریه و فکر تبدیل به یک ارزش عمومی در مراکز مختلف علمی شود و در قلمروهای گوناگون عقل نظری و عملی از نظریه‌پردازان تقدیر شود. افزون بر فقدان فرهنگ علمی نهادینه شده، فقدان مدیریت علمی و فقدان سیاست علمی موجب شده است تا در مقاطع مختلف علمی روحیه‌ی علمی و رفتار و آداب علمی مورد توجه و امعان نظر قرار نگیرد.

از پیامدهای مهم کاهش روحیه و فرهنگ علمی، پایین آمدن سطح مطالعه و میزان پژوهش است که خود آثار منفی زیادی را برای حوزه‌ی تمدن اسلامی به دنبال داشته است. حال اگر قرار است علم در حوزه‌ی تمدن اسلامی نهادینه شود و تولید علم و

نظریه‌پردازی، تبدیل به یک ارزش رایج گردد، باید به احیا و ترویج و تقویت خصلت‌های عالمانه، روحیه علمی و اخلاق اهل علم پرداخته شود و این حساسیت در جامعه ایجاد شود که یکی از راه‌های عمده‌ی احیای تمدن اسلامی، بالا بردن میزان مطالعه و پژوهش و ارائه ایده‌های کاملاً علمی و کارشناسانه است.

۵: ناتوانی در ایجاد تحولات علمی و فکری جدید در حوزه‌ی تمدنی

مسلمانان اگر چه برای چند سده پرچم علم را در اهتزاز نگه‌داشتند، اما نتوانستند آغازگر دوره‌ی تاریخی جدیدی باشند و این مهم یعنی رسالت آغاز دوران تفکر مدرن به اروپا محول گردید. زیرا تمدن اسلامی نتوانست متناسب با تحولات جهانی، پویایی خود را حفظ نماید. یکی از دلایل این ناتوانی، ناهم‌گونی عناصر موجود در حوزه‌ی تمدن اسلامی بود که در عین حال که در ابتدا مایه‌ی قوت علمی بود، سرانجام موجب تفرقه شد. به‌علاوه مهاجرت نخبگان، پدیده‌ی هشداردهنده‌ای بوده که در دهه‌های اخیر در حوزه‌ی تمدن اسلامی، آثار و پیامدهایی مخرب به دنبال داشته است. بنابراین تدوین سیاست‌های علمی^۱ جهت به حداکثر رساندن کارآمدی در حوزه‌های مختلف علمی و روزآمد کردن تمام پتانسیل‌های موجود و جذب رجال و چهره‌های اندیشمند در نظام علمی و حتی سیاسی، اجتماعی، اداری و اقتصادی واضح و تردید ناپذیر است.

گسترش اندیشه‌ی روح‌مدارای دینی به جای اندیشه‌ی دینی قشری جهت ایجاد وفاق دیرین میان اقوام مختلف و زبانهای گوناگون، توسعه‌ی ارتباطات علمی با نظام علمی جهانی، دیدن واقعیت‌های علمی جهانی و انطباق آن‌ها با اصول علمی در حوزه‌ی تمدن اسلامی، گسترش نگاه‌های علمی و کاملاً کارشناسی در نظام‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، توجه به علم به مثابه‌ی یک نهاد اجتماعی که الزامات و اقتضائاتی هم‌چون سازمان و تشکیلات، روابط، شبکه ارتباطی و تعاملات رفتارهای خاص را دارد، طلب می‌کند تا با افزایش ارتباط میان علم با سایر نهادهای فرهنگی،

۱. science polices

بستر لازم برای گسترش ارتباطات محیطی و منطقه ای و درون تمدنی و برون تمدنی فراهم گردد.

ب) عوامل خارجی

استعمار و نظام سرمایه‌داری جهانی

اگرچه جنگ‌های صلیبی از سوی غرب و حمله‌ی مغولان از سمت شرق در دوره‌ی میانه، از مهم‌ترین عوامل خارجی افول علمی تمدن اسلامی محسوب می‌شوند، اما در سده‌های اخیر مهم‌ترین عامل خارجی، پدیده‌ی استعمار بوده است. این نوشتار در پی بررسی چرایی و چگونگی پیدایی استعمار و مراحل آن نیست؛ بلکه قصد آن توجه به این مطلب است که استعمار نقش بسزایی در رکود علمی تمدن اسلامی داشته است؛ زیرا از رنسانس به بعد که به مرور زمان تحولات علمی و انقلاب‌های مختلفی در عرصه‌ی کشاورزی، صنعت و تکنولوژی در غرب گسترش یافت و مکاتب جدیدی همچون سکولاریسم ایجاد شد، نظام جدید اقتصادی سرمایه‌داری شکل گرفت و کشورهای غربی جهت صدور سرمایه و سود آفرینی بیشتر متوجه مشرق‌زمین شدند. با طرح پدیده‌ی توجه به شرق، حرکت این کشورها به سمت جهان اسلام گسترش یافت. سپس با طرح مباحثی همچون شرق‌شناسی، بیشترین ستم‌ها را بر جهان اسلام روا داشتند؛ چرا که آن‌ها هدفی جز وابسته کردن جهان اسلام در عرصه‌های مختلف به خصوص مسائل علمی نداشتند و با برنامه‌ریزی طولانی‌مدت، موجبات رکود علمی در حوزه‌ی تمدن اسلامی را فراهم ساختند. ایجاد نظام صهیونیستی در خاورمیانه یکی از همان اهداف سلطه‌طلبانه‌ی فرهنگی، دینی و گسترش رکود علمی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی تمدن اسلامی و تحقق تدریجی آرمان نژادپرستانه در جهان اسلام بوده است (ولایتی، ۱۳۷۶، ص ۴).

تحولات بعدی غرب نیز در جهت سلطه بر مشرق‌زمین طراحی شد. پروژه‌هایی همچون جهانی‌سازی و جهانی‌شدن و پس از آن طرح ایده‌ی برخورد تمدن‌ها توسط هانتینگتون، هدفی جز مبارزه با گسترش و ترقی تمدن اسلامی و رسیدن به منافع مختلف خودشان نداشته است (هانتینگتون، ۱۳۷۵، صص ۱۰۷-۸۱).

بعد از یازده سپتامبر تاکنون نیز کشورهای بزرگ غربی به بهانه‌ی مبارزه با تروریسم و در اصل در جهت حفظ و گسترش منافع خود و حمایت از اسرائیل و مبارزه‌ی هر چه بیشتر با مسلمانان، حضور فعال‌تری در مراکز اساسی حوزه‌ی تمدن اسلامی پیدا کرده اند (اسدی، ۱۳۸۱، ص ۵۰).

حال با توجه به دیدگاه‌ها و برنامه‌های وسیعی که توسط کشورهای غربی در جهت رکود تمدن اسلامی در عرصه‌های مختلف، به ویژه مسائل علمی طراحی شده است، اندیشمندان مسلمان با تکیه بر مؤلفه‌های ارزشمند قرآن و پتانسیل‌های موجود در این حوزه‌ی تمدنی وسیع و نیز بیداری مسلمانان و تقویت هویت دینی، لازم است که به منظور رسیدن به عظمت علمی گذشته خود و دستیابی به نقطه اوج تمدن‌های جهانی، ابتدا به تقویت مبانی علمی تمدن اسلامی پرداخته و مبارزه خود را با تفکر سلطه‌پذیرانه غرب تا رسیدن به پیروزی نهایی ادامه دهند.

راهکارهای احیا و پیشرفت علمی تمدن اسلامی

تقریباً تمام اندیشمندان معاصر در مورد احیای تمدن اتفاق نظر دارند. نظریه‌پردازان مسلمانی هم چون ابن خلدون، عبده، سید جمال‌الدین اسدآبادی، امام خمینی (ره)، استاد مطهری و دکتر شریعتی به احیا تمدن‌ها به طور کلی و تمدن اسلامی به طور خاص اتفاق نظر دارند. هم‌چنین اندیشمندان غربی همانند توین بی، کانت و هانتینگتون همگی احیا تمدن و احتمال بازیابی^۱ آن را رد نمی‌کنند؛ ولی آنها بر سر معنادار بودن تاریخ اختلاف نظر دارند؛ آن‌هایی که در خود تاریخ انسان به وجود معنا اعتقادی ندارند، به اصلاح جهشی تمدن افول کرده و احیای نهایی آن باور دارند. این رویکرد اصلاحی-احیایی^۲ نامیده شده است و رویکرد عده‌ای را که در تاریخ به معنایی قائل هستند رویکرد پیشرونده-انباشتی^۳ نامیده‌اند (مظفری، بی‌تا، ص ۵۴).

از هواداران نظریه‌ی اول می‌توان از توین بی نام برد. وی معتقد به حرکت دائمی، چالش و واکنش است و بر این باور است که «تمدن‌ها از طریق واکنش موفقیت‌آمیز در

۱. recovery

۲. renew able corrective

۳. progressive - cumulative.

مقابل چالش‌های پیاپی متولد می‌شوند و رشد می‌کنند. هرگاه و هنگامی که تمدن‌ها با چالشی مواجه شوند که در برخورد با آن ناکام بمانند فرو می‌پاشند و متلاشی می‌شوند» (همان).

ابن خلدون نیز معتقد به بازیابی تمدن افول کرده است؛ ولی این بازیابی را وابسته به توانمندی فرد در دوران افول و احیای عصبیت زیر لوای نظم نوین جهانی می‌داند (همان، ص ۵۵).

دیدگاه دسته‌ی دوم بر رد نظریه‌ی چرخه‌ای و بر باور به سرشت انباشتی تجربه‌های انسانی مبتنی است. کانت که یکی از بنیانگذاران اصلی نظریه پیشرونده- انباشتی است معتقد است که داستان، «داستان ویرانی پیاپی تمدن‌ها است، اما هر انقضای چیزی را از دوره‌ی قبلی حفظ می‌کرد و بدین ترتیب راهی را برای سطحی عالی‌تر از زندگی تدارک می‌دید» (همان، ص ۵۶).

به طور خلاصه با توجه به دو نظریه‌ی ارائه شده مشخص است که افول، حالت طبیعی تمدن است و بازیابی تمدن افول کرده تحت شرایطی معین امکان‌پذیر است. نظریه‌های اندیشمندان مسلمانی که به احیای تمدن اسلامی اعتقاد دارند در یک گروه‌بندی، به سه دسته تقسیم شده است: بازآفرینی‌گرایی^۱، اشتراک‌گرایی^۲ و عام‌گرایی^۳.

۱: بازآفرینی‌گرایی

نظریه‌پردازان این گروه معتقدند که بازآفرینی‌گرایی از تصور ثابت پایه می‌گیرد و میل مفرط به حلول دوباره‌ی روح در کالبد سنگواره‌ای است. این‌ها بر این باورند چیزی که باید جان دوباره بباید نمونه‌ی مدینه‌ی دوران خود پیامبر اکرم (ص) یعنی مدینة النبى است و تا حدودی هم دوران بلافصل بعد از رحلت ایشان (۱۱ق/۶۳۲م) و دوران خلفای راشدین (۱۱-۴۰ق/ ۶۳۲-۶۶۱م) است، این رویکرد دارای یک جهان‌بینی مشخص است و در عین حال که زمان و مکان دقیق و مشخص را

۱. reproductivism.

۲. communalism.

۳. universalism.

مد نظر دارد، علم و فن‌شناسی را رد نمی‌کند. از مهم‌ترین نظریه‌پردازان این دسته می‌توان از حضرت امام خمینی (ره)، سید قطب، مودودی و حسن ترابی^۱ نام برد. در مجموع این متفکران معتقد به نوسازی بنیادهای دین و احیای اسلام در تمام جنبه‌ها به منظور بازگشت به شریعت هستند (مظفری، بی‌تا، ص ۶۸).

۲: اشتراک‌گرایی

این گروه شامل دسته‌ای از متفکران مختلف اسلامی است که می‌کوشند تا جوانب مختلفی از اسلام را با جنبه‌هایی از مدرنیته، با وجود تفاوت‌هایی که بین آن‌ها وجود دارد، آشتی دهند؛ ولی همه‌ی آن‌ها بر سر برتری حکومت سیاسی-دینی (اسلامی) توافق دارند. از جمله افرادی که چنین دیدگاهی دارند می‌توان از سید جمال‌الدین اسدآبادی، محمد عبده، شریعتی، بازرگان، آرکون^۲، حسن جنتی^۳، سروش و خاتمی نام برد. آن‌ها موافق تفسیری نو از اسلام هستند که عقل در آن باید نقش کلیدی ایفا نماید (همان، ص ۶۹).

۳: عام‌گرایی

بر اساس این دیدگاه، بازی تمدن افول کرده به طور مستقیم به جهان-عصر مشروط می‌شود که در آن تمدن نو، ظهور خواهد کرد. تمدن‌ها در دنیای قدیم با یکدیگر در تماس بودند؛ البته میزان این تماس به آن اندازه بود که دنیای آن روز اجازه می‌داد. در چنین دنیایی، تمدنی معین پس از گذران دوره‌ای از ضعف و انحطاط می‌توانست خود را نو کند. برنامه‌ی بازسازی عام‌گرایان مسلمان مشتمل بر این امور است: ۱. در نظر گرفتن تمدن موجود غرب به عنوان مبنای ضروری برای تمدنی جهانی ۲. تحول کیفی مسلمانان به نقش‌آفرینان و کمک‌دهندگان به عام‌گرایی به عوض مبارزه با آن و در نهایت تسلیم شدن به آن ۳. حفظ هویت‌های فرهنگی و هویت‌های مسلمانان (همان، ص ۷۴).

۱. رهبر بنیادگرای اسلامی سودانی.

۲. محمد آرکون استاد دانشگاه سوربن بوده و کتابهای زیادی در مورد اسلام به چاپ رسانده است.

۳. حسن جنتی استاد دانشگاه قاهره و یکی از شخصیت‌های پیشگام احیاگرایی اسلامی است. یکی از آثار او مقدمه بر غرب آئینی است که به عربی نوشته شده و پاسخی بر شرق‌شناسی است.

نتیجه‌ای که می‌توان از این دسته‌بندی‌ها گرفت این است که احیای تمدن اسلامی نه تنها آرزوی تمام اندیشمندان و متفکران اسلامی، بلکه همه‌ی مسلمانان جهان است؛ ولی این که این احیا چگونه صورت گیرد از اهمیت زیادی برخوردار است. نگارنده بر این باور است که سوگیری در سیاست‌گذاری‌های علمی باید در جهت توجه به نیازهای آینده و نه صرفاً ماندن در سنت‌های گذشته باشد و نه تقلیدی از برنامه‌های علمی غرب؛ بلکه به طور کامل برگرفته از قوانین، مفاهیم، مؤلفه‌ها و شریعت اسلامی باشد. چنان‌که به تعبیر مرحوم سید جمال‌الدین اسدآبادی «راه غربی به بن بست می‌انجامد. شیوه‌ی اسلامی نباید به رسوم بسنده کند و به تکرار فرمول‌های قانوندان‌های بزرگی پردازد که مشکلات عصر خود را هم حل نکرده‌اند. ما باید از روشی تقلید کنیم که عبارت است از وضع قوانین (فقه) بر اساس قواعد و اصولی ازلی و عالمگیر شریعت؛ به گونه‌ای که بتوان آن‌ها را در هر برهه از تاریخ به اجرا درآورد» (روژگارودی، ص ۳).

نکته‌ی دیگری که در احیای علمی تمدن اسلامی باید لحاظ شود این است که اندیشه‌ی وحدت اسلامی و تعهد بر اجرای دستورات اسلام با جدیت دنبال شود. ایده‌ای که با روی کارآمدن نظام جمهوری اسلامی تاکنون مدنظر مسئولین و حاکمین جامعه قرار داشته است. یکی از پیامدهای چنین وحدتی، ناکامی سلطه‌گران غرب در تحقق برنامه‌های استعماریشان بوده است (شهیدی، ۱۳۸۴، ص ۲).

مطلب دیگری که باید جهت احیای نظام علمی تمدن اسلامی مورد توجه قرار گیرد، ایجاد یک نوگرایی است که نه برگرفته از نوگرایی غربی، بلکه برگرفته از اسلام زنده و پویا باشد (روژه گارودی، ص ۴). اقدام دیگری که باید انجام شود گسترش ارتباط علمی مناسب در حوزه‌ی تمدن اسلامی جهت توسعه‌ی علمی مسلمانان است. در گسترش ارتباطات علمی، یک بحث مهم، ایجاد انجمن‌های علمی میان کشورهای مختلف اسلامی است که تاکنون خوب شکل نگرفته‌اند؛ به ویژه ایجاد و گسترش شبکه‌ی ارتباطی میان دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی و علمی و افزایش چاپ نشریات و برگزاری همایش‌های علمی درون تمدنی می‌تواند مورد توجه قرار گیرد؛ مانند راه اندازی سایت مجلات علمی اسلامی که با مرکزیت جمهوری اسلامی ایران و در کتابخانه منطقه‌ای شیراز شروع به فعالیت نموده است. هم‌چنین تربیت نیروی انسانی

متخصص، خلاق و پژوهشگر، با حفظ جایگاه و رواداشتن احترام لازم نسبت به آنان و به کارگیری نیروهای علمی در حوزه‌ی تمدن اسلامی و جلوگیری از مهاجرت چهره‌های علمی از طریق تجهیز مراکز پژوهشی و دانشگاهی به امکانات مورد نیاز، می‌تواند از عوامل مؤثر در توسعه‌ی علمی تمدن اسلامی باشد.

استمرار حرکت‌های علمی، پذیرش واقعیت‌های علمی جهانی، گسترش روحیه‌ی کار و تلاش با تقویت خودآگاهی و خودباوری، ارائه‌ی دیدگاه‌های کاملاً کارشناسی و علمی در نظام اداری، اقتصادی و سیاسی، استفاده از پتانسیل‌های موجود در حوزه‌ی تمدن اسلامی با نگاه علمی و به دور از گرایش‌های سیاسی و هم‌چنین استفاده از نیروها و امکانات مورد نیاز ممالک اسلام با جایگزینی ایده‌های خودی در زمان مناسب، از اهم راهکارهایی است که می‌تواند تهدیدها را به فرصت و ضعف‌ها را به قوت تبدیل کند و بستر توسعه‌ی علمی متناسب با شرایط علمی جهانی را فراهم سازد.

نتیجه

تمدن اسلامی از مهمترین تمدن‌های بشری است تا قرون میانه‌ی هجری در اوج اعتلا قرار داشته است؛ اما از آن تاریخ به بعد در ابعاد مختلف دچار افت وافول گردید. یکی از این ابعاد، افول علمی بود. با وجود همه‌ی تأکیدی که در شریعت اسلامی بر علم و علم‌آموزی شده؛ ولی متأسفانه در حوزه‌ی تمدن اسلامی از قرون میانه به بعد، روند تحولات تمدن اسلامی مبتنی بر اصول علمی شکل نگرفت؛ از جمله عوامل این امر آن بود که علم به عنوان یک نیاز اجتماعی مورد توجه قرار نگرفت. در نتیجه در میان آحاد مختلف جامعه‌ی بشری رواج پیدا نکرد، به مرور زمان جنبه انحصاری پیدا کرد و بعد از آن که علم صاحبان اصلی خود را از دست داد، در انحصار حکمرانان قرار گرفت و حکامی که نه عالم بودند و نه اجازه مشارکت به علما در عرصه‌های سیاسی می‌دادند، باعث شدند تا با سیاست‌گذاری‌های نادرستی که اعمال کردند، تمدن اسلامی را در عرصه‌های علمی از حرکت پرشتابی که در قرون اولیه‌ی هجری پیدا کرده بود، بازدارند و در سده‌های اخیر به رکود و افول بکشانند؛ بنابراین در دوران حاضر ضرورت دارد که تمدن اسلامی با حفظ اصول علمی خود و با توجه نقادانه به گذشته تاریخی خود، سیاست‌هایی اتخاذ نماید که متناسب با تحولات دوران حال و آینده‌ی

جامعه‌ی بشری به نتایج ارزشمندی دسترسی پیدا کند و دستاوردهای متناسب با رسالت خود را برای جامعه‌ی بشری به ارمغان آورد.

منابع و مأخذ

۱. ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۳۱). مقدمه‌ی ابن خلدون، ترجمه‌ی محمد پروین گنابادی، جدوم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲. اسدی، بیژن (۱۳۸۱). ۱۱ سپتامبر و آثار آن بر موقعیت سیاسی خلیج فارس، فصلنامه‌ی مطالعات خاورمیانه، سال ۹، شماره‌ی ۳، تهران: وزارت امور خارجه.
۳. ایولاکوست (۱۳۶۳). جهان بینی ابن خلدون، ترجمه‌ی مظفر مهدوی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۴. برفی، محمد (۱۳۷۷). بررسی علل توسعه علمی و افول آن در تمدن اسلامی، روزنامه‌ی اطلاعات، شماره‌ی ۲۴، ۷۷/۶/۲۵.
۵. حجتی، محمد باقر (۱۳۵۹). آداب تعلیم و تعلم در اسلام، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۶. روزه‌گارودی، سید جمال الدین، انحطاط تمدن و نوگرایی اسلامی، تاریخ معاصر ایران، شماره‌ی ۲۴ و ۲۳.
۷. رضی، شریف (۱۳۷۸). نهج البلاغه، ترجمه‌ی عبدالمحمد آیتی، خطبه‌ی ۱۵ تهران: دفتر نشر و فرهنگ اسلامی.
۸. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۹). کلامه اسلام، تهران: امیر کبیر.
۹. زیبا کلام، صادق (۱۳۷۶). ما چگونه ما شدیم، تهران: روزنه.
۱۰. شهیدی، جعفر (۱۳۸۴). احیای فرهنگ و تمدن اسلامی، آرزوی دیرینه مسلمانان، سیاست روز، شماره ۸۴/۳، ۲۴.
۱۱. صفا، ذبیح الله (۱۳۷۴). تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، جاول، تهران: دانشگاه تهران.
۱۲. فلاطوری، جواد (بی‌تا). عوامل پیشرفت علمی مسلمین در قرون چهارم و پنجم هجری، دفتر دانش، سال اول، شماره‌ی ۴، تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی.
۱۳. قربانی، زین العابدین (۱۳۷۲). علل پیشرفت اسلام و انحطاط مسلمین، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

۱۴. کاشفی، محمد رضا (۱۳۸۴). *تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی*، قم: انتشارات مرکز جهانی علوم اسلامی.
۱۵. کلینی، ابو جعفر محمد ابن یعقوب (۱۳۸۸هـ.ق)، *اصول کافی*، جاول، قم: دارالکتاب اسلامی.
۱۶. لوبون، گوستاو (۱۳۵۸). *تمدن اسلام و عرب*، جسوم، تهران: کتابفروشی اسلامی.
۱۷. مایورد، فدریکو (بی.تا). *آموزش علمی و توسعه پایدار*، ترجمه‌ی محمد جعفر پوینده، پیام یونسکو، شماره‌ی ۳۳۰.
۱۸. مظفری، مهدی (بی.تا). آیا تمدنی افول کرده می تواند بازسازی شود؟ تمدن اسلامی یا اسلام متمدن؟، نگاه نو، شماره‌ی ۳۹.
۱۹. موثقی، احمد (۱۳۷۳). *علل و عوامل ضعف و انحطاط مسلمین در اندیشه های سیاسی و آرای اصلاحی سید جمال الدین اسدآبادی*، تهران: نشر فرهنگ اسلامی.
۲۰. ولایتی، علی اکبر (۱۳۷۶). *ایران و مسأله فلسطین بر اساس اسناد وزارت امور خارجه*، ۱۳۱۵-۱۳۱۷ ق، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۲۱. ----- (۱۳۸۳). *تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی*، قم: دفتر نشر معارف.
۲۲. هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۵). *نظریه بر خورد تمدن ها*، ترجمه‌ی مجتبی امیری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.